

# شافعی

۷۲۰

یا نعی میگوید شافعی بقول او را بمعنی بکثر عینا لکم و مفسران بمعنی تمیلوا  
و تجوروا و ایشان گفته اند مجرد این ماده بمعنی کثر عینا لکم استعمال نشد  
که عرب در اراده این مفهوم مزید میآورد و میگوید اعال فهو معیل نه عال  
فهو عائل پس مراد در آیه مبارکه بمعنی میل و جور است چنانکه در این شعر  
و میزان حق لا یعول شعیره و وزان صدق و ذمه غیر عائل  
ای لایجوز فهو غیر عائل و بعضی تصحیح قول شافعی را بدین شعر است شاکر در آیه  
و ان المونیاخذ کلمی بلا شک و ان اشری و عالا  
ای و ان صار مشربا و معیلا از هری و تغلبه و مانعی که هر سه از علماء معتبرین  
و اساتید علم لغت میباشند گفته اند که قول محمد بن ادریس حجه فی اللغة  
و اصحی باهر علم و مکانی که در فنون ادب داشته گفته است قرائت دیوان  
الهدایتین و دیوان الشافعی علی محمد بن ادریس یعقوب دیوان فصحا بنو قریه  
و شعر شافعی را بر شافعی خواندم (شافعی بفتح الشین المعجم و سکون التو  
و فتح الفاء و الراء المهملة از مشاهیر شعراء جاهلیت بوده و آورده و بدین  
میان عربی ضرب المثل است که گویند فالان اعدی بن الشافعی در حدیث  
از طریق اهل سنت وارد است که ان الله یبعث لهدی الامة علی رأس کل مائة سنة  
من یجد لها دینها یعنی خدای تعالی برای این امت بر سر هر صد سال کسی را  
بعینا بگزیند که ملتا بنی امت را تجدید میکند و شریعت را ترویج مینماید  
و علماء در تشخیص مصادیق این خبر بشارت اثر کلمات گفته اند و در خصوص  
خصوص و عموم دلالت آن تحقیقات کرده اند و این دعا کوی دولت جاوید  
این بعضی از آنها را در شرح احوال ابن سیرین فضیه از مجلد مطبوع ابن معجم  
مبارک بمناسبت مقام و اقتضاء کلام بازنموده و به پنجسال از ابن پیشین  
فقال چنین سروده که مروج مذهبنا عشرتیه و مجدد طریقہ حقہ حیفتریه  
بر سر این مانه از ملوک اسلام پادشاه جهان و خداوند تبارک و تعالی سلطان السلا  
و خاقان الخواقین ابوالمظفر ناصر الدین شاه قاجار خواهد بود اعلا الله  
برهان و خدا سلطان و سپاس خدای را که آنرا استقامت و افساد و انهدن سنا

# شافعی

۶۳

آمد الغرض در شرح شئون این حدیث بر سبیل اجماع و اتفاق میگویند که  
محمد بن محمد و مروج ملک بر سر مائنه اولی عمر بن عبد الغزیز است و بر سوائه  
ثانیه محمد بن ادریس و این دو شعر را نیز که در ترجمه شهرشیراز از کتاب آثار  
البلاد بنظر رسیده و این معنی بنظم کشیده اند که

اثنان قله ضیافورک فهما عشر الخلیفه ثم نجل التودد

والشافعی الالمعی محمد ارث النبوة وابن عم محمد

یا فی میگوید من مصادیق این حدیث را از عمر عبد الغزیز اموی و محمد  
ادریس شافعی گرفته تا این عصر هر زاد رتصانین خویش معبر نساخته  
و ناه بوده ام میر معاصر در رؤضات الجنات از کتاب اولیات حافظ  
جلال الدین عبد الرحمن سیوطی آورده است که گفته اند الشافعی اول  
من صنف ایات الأحکام و اول من صنف فی اصول الفقه و اول من تکلم  
فی مختلف الحدیث و صنفه یعنی شافعی اول کسی است که آیات را که  
در احکام فقهیه و نکال فرعیه نازل شد اندیکایا از طبع کلام  
الله استخراج نمود و در تفسیر و دلالت آنها بر حکم مذهبی کتاب نوشت  
و هم او اول کسی است که علم اصول فقه را استنباط نمود و در موضوع  
ادله فقهیه و عوارض ذاتیه آنها تصنیف ساخت و هم او اول کسی است  
که در احادیث مختلفه و اخبار متعارضه سخن کرد و در ترجیح و طرح  
وجاهت علاجیه آنها دفتری پرداخت

یا فی از شافعی حکایت کرده که خود گفته است در کودکی بخوابیدم  
که مردی مهیب در مسجد الحرام امام جماعت است و مردم بوی اقتدا نموده اند  
چون از نماز فارغ کرد پدید روی سوی اهل مسجد کرد و تعلیم انواع مسائل  
و ارشاد فنون فصائل آغاز نمود پس من پیش رفتم و گفتم علی بن ابی طالب  
تعلیم فرمای وی میزانی از آستان بر آورد و بمن داد و گفت هذا لك  
یعنی این ترا از تورا است چون بپایان شدم معبری آنجا بود صورتی و افقه  
بروی قصه کردم گفته ها تا تورا در علم نظریه متشبه میگرد که بدان

# شافعی

۷۴

حق را از باطل بتوانی سنجید و صحیح را از سقیم بتوانی فهمید که میسر آن  
اشارت است بآنکه تمیز حقایق اشیاء و ادراک بواطن امور  
یافتی میگوید از اثر این رویای صادق بوده که امام شافعی در مقامات  
علیه اموری استخراج و استنباط فرموده است که پیش از او احدی بدانها  
په نبرده بوده است مثل آنکه علم اصول را از کون فون بد را آورد و باب  
قیاس را بر وجه صحیح خلاصه کرد و در معرفت مراتب ادله قانونی بر نهاد  
پس نسبتاً و بعلم اصول چنانکه بعضی علماء گفته اند همانند نسبت ارسطاطالیز  
بعلم منطق و نسبت خلیل بن احمد بعلم عروض

امام فخرالدین زازی در کتاب مناقب امام شافعی و غیره فی غیره گفته اند  
که عبدالرحمن بن المهدی که خود از ائمه حدیث و مشایخ آن فن شریف است  
از شافعی رجوعاتی بخوات که برای او کتابی بنام در شرایط استدلال  
بقرآن و سنت و اجماع و قیاس و بشرح جهات فاسخ از منسوخ و مراتب  
عموم و خصوص پرس شافعی کتابی ساله را بر نکاشت و نزد وی گسیل  
داشت عبدالرحمن چون آن کتاب بدیع قرآن کرد بشکفت و گفت ما ظننت  
ان الله خلق مثل هذا الرجل یعنی نمی پنداشتم که حضرت آفرید کار کردی  
چنین بزرگوار را بچا د فرموده است

محمد بن عبدالله بن عبدالحکم مصری که نامش در عداد تلامذۀ شافعی ثبت  
افتاده گفته است من مانند شافعی ندیدم اصحاب حدیث نزد او میآمدند و  
او را بر سبیل اخبار از غوامض اخبار و معضلات آثار میپرسیدند و او  
بسی نکات و اسرار را بر او ظاهر میکرد که ایشان با تعجب تمام بر میخواستند  
و اصحاب فقه از موافق و مخالف بر او وارد میشدند و با اعتراف و ادعای  
پرفتن میفرستاد و اصحاب ادب بجز فضاثر او داخل میکرد بدندان اشعار  
عرب و فون ادب بوی معانی بدیع و بیانات عجیبه میپسیدند که با هر کوی  
حیرت و اعجاب باز میپکشتند و هنر و بیبا از قضایه و مقطعات شعراء  
قبله هدیل بالخصوص از برداشت و در تواریح و انیام عرب از اعلام و با

# شافعی

۷۵

خبر و اصحاب کبر و بشارت عبد الله بن اسمعيل یعنی نزيل مکه بسند صحیح مضبوط متصل بشیخ کبیر ابو الحسن شاذلی که غار فی مشهور و در سلوک طریقی دارد ما ثور که آنرا شاذلیته نامند و فرماید که شیخ شاذلی فرمود ما مانا الشافعی حتی قطب یعنی شافعی نمرود تا قطب گردید انگاه گوید سبب صدور این مدعی عالی از شیخ شاذلی آن بود که شهاب الدین المیلوق شافعی گفت و حق مجتهد امام تاج الدین بر عطاء الله مالکی رسید و گفتن یا سبیدی ابدان اصحاب بشرط ان ترک کنی علی مذهب فانی حاجت مذهب شافعی یعنی میخواهم در طریقت بصب و ازا در توفیق شوم بشرط که مراد از شریعت مذهب مالک نخواهی که من مذهب شافعی را در میدانم گفت نعم و از بدک زودیده و هی اند روی شیخنا الشیخ الکبیر المعظم ذوالنور القُدسی العارف بالله ابوالعباس المرتضی عن شیخنا الشیخ الجلیل ذی المقام العالی المشهور له بالقطیبة ابی الحسن الشاذلی انه ما مانا الشافعی حتی قطب

هم یا فنی میگوید که برای این قطبیت که شاذلی در حق شافعی شهادت داده است دو معنی در بدین یکی قطبیت مطلقه که در هر عصر مصداق دارد مخصوص بفرق و این مصراع بدین معنی اشارت کند که گفتند مجتهدین پراها ائشان در زمین و دیگر آنکه میگویند علماء زاد در هر زمان قطبی است و ذاء قطب عرفاء و امام شافعی قطب علماء بوده

در رساله اسناد ابوالقاسم قشیری مکتوب و در افواه اهل سلوک مشهور است که شیخ بلال خواص از حضرت خضر علی السلام حال امام شافعی پرسید فرمود هو من الاولاد یا فنی گوید اینکالمه پیش از آنکه شافعی بمقام قطبیت ارتقا جوید روی داده است

الحاصل تجدد و تدبیر علماء و عرفاء و غیر هم در باره شافعی از این قبیل بسیار است و از این مقدار که منقول است معلوم میشود که در فرایض جمیع قاصد توبه کمال خواهند نمود صاحب قیاس میگوید و قد اتفقوا العلماء

# شافعی

۶۶

قاطبة من اهل الحديث والتفقه والأصول واللغة والقوة وغير ذلك  
على ثقتهم وأمانتهم وعدالتهم وزهدهم وورعهم ونزاهتهم وعفته فكنه  
وحسن سيرته وعلو قدره . أحب الناس مېگوید . وقد اتفق العلماء قاطبة  
على جلالته وبراعته وفضيلته وانه من روادى نوره وورعهم وزهادته  
وجوده وسماحته ومروته ونزاهته ولطافته . خود گفته است که پیغمبر صلی  
الله علیه وآله را در خواب دیدم با من فرمود یا غلام من انت بعثی ای پسر  
از کدام قبیله گفتیم یای رسول الله من رهنطک یا رسول الله یعنی از قبیله  
تو فرمود ان معنی یعنی نزدیک یا چون نزدیک رفتم از آب دهان  
مبارکش بر زبان و دهان و لبان من برنخفت و فرمود امض یا ربك الله  
در محضر مذکور است که شافعی گفت شبی امیر المؤمنین علی علیه السلام را  
در واقع دیدم که با من مصافحه فرمود و خاتم خویش از انگشت مبارک بر  
آورده در دست من کرد عقی داشته صورت منام با او تضریر کردم چنین بقبر  
نمود که مصافحه علی یا تو اشارت است با منی از عذاب خوری و عطاء خانم  
باشمها را اسم و انشا رصید نبوی نام تو ثانی نام علی خواهد بود بحرا که  
شهرت او کشیده است او از تو نیز با آنجا خواهد رسید

هم سلطان جلیل ملک مؤید جموی در تاریخ مختصر از دخترا ده شافعی  
حکایت کرده که گفت پدرم گفت شافعی بجهت جوانی در علم تجیم و احکام  
ان نظر میگرد و او هیچ فن داخل نمیشد مگر آنکه در آن فن از اقران پیش  
میافزاد پس وقتی در طالع زوج خود پیش که ابستن و برحالت زاشیدن  
بود نظر نمود و فرمود ندرجا ریه عوزاء جلی فرجها حال اسودتوت الی  
کذا و کذا یعنی این زن دختری بک چشم خواهد آورد که بر عورت او خالی  
سپاه خواهد بود و انفرزند در فلان تاریخ خواهد مرد پس بیجا پیش  
چنان افتاد که او خبر داد و سپس بر خویشتن لازم ساخت که در بقیته عمر  
شماره شماری نکند و طالع بینی ندر نماید و آنچه از کتب فن نجوم داشته  
همه را بخاک پنهان کرد

# شافعی

۶۶

شریف مصطفی بن حسن بر نشان میگوید و کان ما ذقانی الرئی یصیب  
 تعد من عشرة یعنی شافعی در تیر اندازی اسنادی خازق بود از ده  
 خدنگ وی یکی بیش خطا نمیکرد در کثیر تراجم و مجتات و غیرها آورده اند  
 که شافعی در شعر سازی و سخن پردازی نیز شانی کویا ویدی طولی داشت  
 معانی ملیح در الفاظ فصیح میآورد و ابکار و افکار در اشعار آید و مینویسد  
 قاضی القضاة احمد بن خلکان میگوید بیشتر شافعی بسیار است از آنچه من  
 این چند بیت را از وی خطا حافظ ابو طاهر سلفی دیده و نقل نموده ام که

ان الذی رزق البیار ولم یصب	حدا ولا اجر الغیر موقوف
الجدیدنی کل امر شاسع	والجدد یفتح کل باب مغلق
واذا سمعت بان مجد و داحی	عودا فاشترک بدیهه فصدق
واذا سمعت بان محروما انی	ماء لیشرب به فغاض فحقوق
لو کان یا حبل الغنی لو حدیثی	بجزم اقطار السماء تعلق
لکن من رزقنا لیس حرم الغنی	صدان مغتر فان اقی تغری
ومن الدلیل علی الفضا و کونیه	بوش اللیب و طیب عیش الاحو

یعنی کسیکه بدو ولد و ثروت رسیده و اثرات و نایج آن نزد کرجیل و نیوی  
 اندوختند و اجر جز بلا آخری بر او استیکه مردی توفیقی است بخت هر چیز دور  
 نزدیک میباشد و هر چه ریشته را باز میکنند اگر شنیدند که طالعمندی چون  
 خشک بد شکوفند و آن چون خشک خرم شد و باران آورد و پنهان که انکار نکند  
 و چنانکه شنیدی که بدبختی بلبا بی آمد تا بنوشد آن آید در زمین فرورفت  
 البته بید پر و شکفتی مگر توانگری و مال داری بجهل و تدبیر نیست چه اگر  
 چنین بودی مرا بیدیدی که بنارهای آسمان از آینه ام ولی هر که زانچه  
 خرد مندی بنواختند از تمثی توانگری محروم ساختند ما بین عقل و مال  
 که در صدند جدا است چه جدا که هرگز قرین هم نمیکردند از دل و جود  
 تقدیر و عدم سود تدبیر آنست که میپندیرد مردم دانشور در سخن و تنگ  
 میکنند مانند بسوی مردم آموخ و خوش و معتاسی و هم این بیانات بدیع و طبع

# شافعی

۷۸

بارع بنصر قاضی القضاة بشافعی منسوب است و از ملاحظه مضامین اینها  
محقق میشود که همانا برای این وفادار و کرمی وارد شد و هنوز عطا ای در دنیا  
بوده است میفرماید

ان سبیل کف معاده و معاجه	ماذا یخبر ضیف بیدنا هله
ریا لدیه و قد طفت مواجه	ایقول جا و ذن الفرات و لاندل
عنا از بدشعابه و فجا جه	ورقیته درج العلاف ضایقه
والماء یخبر عن قذاه زجا جه	ولتخبرن خصاصتی بمیلنی
و علی اکبل ال کلام و نامه	عندی یواقبت الفریض و ذر
و یرقنه نادى التدی دیا جه	تریبی علی روض الریا از هاره
و الشعر منه لغابه و مجا جه	و الشاعر المنطقا سود سانح
و لندیهون علی الکریم علاجه	و عداوة الشعراء داء معضل

یعنی همانا این برای تو چون بموطن خویش باز گرد و مردم آنجا از کیفیت باز  
گشت و گشت باز یافتند و باز پرسند در جواب چه گوید آیا بگوید از نظر زحمت  
و شیط سرشار فرات گذشتم و کفی این نوشیدم و یا آنکه بگوید در جات کوه  
بز و کوار برای پای طلب در نور دیدم و از مراد دل چیزی ندیدم که شعب و طائف  
آن با هر کشادگی بر من نیک آمدنیا از مندی و دست نکی من خواهد خبر داد  
که من در درگاه تو هر کوزه چای پویی بکار برده ام و هر کوزه دلفرود کی بخرج  
آورده ام اینچنانکه ابصافی از خاشاک خبر دهد مرا گوهر شعرد بر و افسر  
سخن بر سر است شکوفه شعر من بر گلستان پشته چمن بر تری میکند و در پای  
سخن من از مخالف جود بهر سخن نازکی مینا آنها تا شاعر زبان او را فعی سپاه  
باشد و شعرش زهر جانگاه و دشمنی از باب سخن در دپت سخت که در وایش  
بر شخص کرم امر نیست سهل هم بشافعی منسوب است که

کلا اذین الدهر اذانی ففض عیالی

و انا ما از دین علما زادنی علیا بجهلی

یعنی روزگار هرگاه مرا گوشمال بدهد نقصان عاقلم یاف نمود و بیفهمانید

# شافعی

۷۹

این سائنس از قلم عقل بوده است و هر چه بر علم من بیفزود بر اذعان  
بجهل من زیاد آورد هم شافعی منسوب است

وام نفعاً فضر من غیر قصد و من التبر ما یکون عسوقاً

یعنی خواست تا بمن سودی رساند لکن عید زبانی رسانید ای بسا اداء  
حقوق که جز عسوق است شافعی خود فرموده که در مکه معظمه شونجی

قرش پات نبرد خواستم یا او مزاج میگردم من میپکنم

ومن البلیة ان تحت فلا یجتک من تحتہ

یعنی از گرفتار بهاست که یکی زاد و ست فاری و او تو زاد و ست ندارد او میکند

و یصد عنک بوجه و تلح انت فلا تعبه

یعنی علاوه بر آنکه تو زاد و ست ندارد روی خویش نیز از تو بگرداند و تو

ثابت قدمی الحاح کنی و او ذابک و وز در میان دیدن نتوانی این بیت مشهور

نیز از شافعی است که

ولولا الشعر بالعلماء یزد لکننا لہوم اشعر من لبید

یعنی اگر شعر گفتن بر عالم عیب نمیبود من در شاعری از لبید میپکنم

این دو شعر را ملک مؤید از شافعی آورده است

واحو خلق الله بالہتم امرؤ بلی ذوہم بلی بعیش ضیق

یعنی سزاوارترین مردم بغم و اندوه مرد بزرگ همتی است که بروزی تنگ و

معیشت ضعیف کوفتار باشد

وعن الشویبۃ جفا الفلا و لئالذی بالثمد و هو

یعنی کرکان قوی مرزدار میخورند و مکان ضعیفان کبیرن میچرند این بیت

ثانی در معنی نظیر بینا خیر است از اشعار بکار زوی خط حافظ ابو طاهر

سلفی منقول افتاد یا فنی این دو بیت را شافعی منسوب میدارد که

تغریب عن الأوطان فی طلب العلی و سافر فی الاسفار خسر فوائد

تغریب هم و اکتساب معیشت و علم و اذاب و معیشت ما جد

یعنی در طلب بلندی و بزرگی غریب بگردی و سافر تا اختیار میبندد که بر این



# فِعْي

۱۰

فَاعْلَمْ بِفَيْحِ فَائِدَةٍ مُتَرْتِبًا بِمَكْرَدٍ دَيْكِي كَشْفًا نَدْوَةً وَدَيْكِي كَسْبًا وَنَدَى وَدَيْكِي  
بِخَصْبِيلٍ مَلُومٍ وَدَيْكِي تَكْمِيلٍ وَسُومٍ وَدَيْكِي صَحْبَتِ بَرْدِكَانٍ اِمْتَا شَهْرُ مِيَانِ  
شَبْعَةَ بِلٍ وَغَيْرَهُمْ اَنْتَ كَمَا بَدُو بَدَا زِلْزَالَ مَنَابِرِكَ اَمْرًا لِمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ  
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ صَادِرٌ كَرِيمٌ هُم اِيْنِ دُوْبِيْتِ زَايَا فَيْحِي بِشَا فَيْحِي اَسْنَادُ مَهْدِ  
كَدَرَا ذَا اِيَا كِتَابِ عِلْمٍ كَفْتَدَا اَسْت

اِخِي لِيْنِ نَسَالِ الْعِلْمِ الْاَلْبِيْتَةِ سَا اَنْبِيْكَ عَنْ مَكْرَمَاتِهَا بِيْبَانِ  
ذِكَاةٍ وَجَرِيْحٍ وَاجْتِهَادٍ وَبَلِيْغَةٍ وَارْشَادِ اَسْنَادٍ وَطَيْبِ نَمَانِ

بَعْنِي بِرَادِ زَا بَعْلَمِ نَسْوَانِيٍّ وَبِيْدِ مَكْرَمَاتِيْ شَرْطِ كَمَا شَرَحَ مَهْدِيْ هُم بِيْ كِي تَبْرِيْ خَا  
دَيْكِي جَرِيْحِيْ دَلِ دَيْكِي كَوْشِيْ دِيْكَانِ دَيْكِي اَمَادِ كِي مَعَاشِ دَيْكِي زَا اَهْمُوْنِيْ اَسْنَادِ  
دَيْكِي نَا كِي زَمَانِ هَا نَا شَرْطِ شَمِ اَسْرَا نَسْتِ جَدَا اَسْتِ وَدِيْعَانِ شَبَابِ  
هُم اَزِ شَا فَيْحِي اَسْتِ بِرَوَايَتِ بَا فَيْحِي

بِقَدَرِ الْاَلِكَةِ تَكْتَسِبُ الْعِلْمَ وَمَنْ زَامَ الْعُلْمَ سَهَّلَ الْبِيْ اِيْلِي

بَعْنِي كَيْجِ ذَا نَسِ بَا نَدَا زَوْجِ كَوْشِيْ نَضْبِيْ مِيَا نَدَا هَرَكِي بَرُو كِي مَهْجُوْبِيْ  
شَبْرَا زَنْدَه مِيْدَارِدِ مَضْمُونِ اِيْنِ شَعْرٍ نَاظِرَا اَسْتِ بِعَجُوِيْ كَرِيْمِيْ لِيْسَرِ الْاَلِ اِنْتَانِ  
اَلْاِمَا سَعِيْ صَا حَبِ بَعْضَاتِ الْجَمَّاتِ مِيْ كُوْبِيْدِ اِيْنِ شَعْرِهَا اَزِ شَا فَوَا اَسْتِ  
يَقُوْلُوْنَ اَسْبَابُ الْفَرَاغِ ثَلَاثَةٌ وَزَا بَعْيَا اَخْلُوْهُ وَهُوَ خِيَارُهَا  
وَكَذَلِكَ رَوَا مَا لَا وَاَمَّا وَصْفُهُ وَلَمْ يَعْلَمْ اَنْ اَلشَّبَابَ مِيْدَارُهَا

بَعْنِي مِيْ كُوْبِيْدِ اَسْبَابِ فَرَاغَتِ خَا طَرِيْحَهْ چِيْزِ مِيْبَا اَشْدُوْ اَزِ چِهَارِ مَنِيْنِ كَمَا بَطْرِيْ  
هُم اَسْتِ قَا فِلِ مَانَدَه اَنْدِ كَفْتَدَا نَدِيْ كِي مَالَا اَسْتِ وَدَقْمِ اِيْمِيْ سُوْمِ صَحْفَا وَ  
نَدَا اَسْتِ اَنْدِ كَمَا مِيْدَارِ اِيْنِ هَرَمِهْ جَوَا اِيْتِ هُم اَوْ كَفْتَدَا

مَحْنِ الزَّمَانِ كَثِيْرَةٌ لَا تَنْقُضُوْنَ وَسَرُوْنَهْ يَا تِيْلِكَ كَالْاَعْبَادِ

فَا تِي الْمَكَارِهِ حَبِيْرَةٌ فَا تِي جَمَلَةٌ وَتِي اَلشَّرُّ وَرِيْحِيْ كَالْفَلَاكِ

بَعْنِي مَحْنِهَا يِ رُوْزِ كَارِ اَسْتِ وَخَوْشِيْ وَخَرْمِيْ اَنْ اِيْوَانِدِكَ وَبِيْ كَا يَلِكِ چِيْنَا  
فِي الْمَثَلِ مَحْنَتِ بِيْ شَا يَرِ سَلْسَلَةٌ رُوْزِ كَارِ هِيْ نِيْوِيْسْتِهْ مِيَا يِدُو سَرُوْرِيْ بِنَزَلِ عِيْدِهَا  
كَسْتِهْ مِيْرَسَدِ زِيْرَشِ مَحْنِهَا يِ زَمَانِهْ بِيْ كَارِهْ وَهَمِ كَا اِيْتِ وَتَرَاوَشِيْ سَرُوْرِيْ اِيْوَانِ

# شافعی

۸۱.

بکان یکانه هم شافعی زانست

وإذا عجزت عن العُدَّة فداره وافرجه لئلا يراج ونفاوت  
فالماء بالنار التي هي ضده يعطى التضاعف وطبعها الاخراج

یعنی چون از دشمنی کردن عاجز آمدی یا خصم خویش را آفرود و دنیا و پسر  
که از آینه چنگی دُ و ضد با هم ساختگی بدست آید چنانکه از آینه چنگی آب و آتش  
پنجگی روی دهد امام شافعی را اشعار در مدائح اهل بیت بسیار است که در  
انها اظهار موالات نموده و فرض مودت و ثوابی المشریبه اداء فرموده از جمله

حافظ بن عجمی در کتاب صواعق از وی روایت کرده است که گفته

یا اهل بیت المصطفی حکم فرض من الله فی القران انزله

کفیکم من عظیم القدوات که من لا یصلی علیکم لأضلوه له

یعنی ای خاندان او در رسالت و سناری شما از جانب خدا فرضی است که در قرآن  
فانزله در بزرگی قدر شما همین پند است که اگر نماز گذار بر شما صلوات

نفرسند عملی باطل کرده و عبادتی از پیرایه قبول غاقل حسین بن مهران

سبیدی که از حکماء علماء اهل سنت و جماعت است در فروع شرح دیوان

منابره میگوید باشافعی گفتند ما نقول فی علی فرمود ما اقول فی شخص

اجتمع له ثلثه مع ثلثه لا یجمعن قط لاحد من بنی ادم الجود مع الفقر والنجاة

مع الراى والعلم مع العمل پس خواند انا عبدلصغی انزل فی کماله

الی فتی اکمه اکمل الی منی یعنی من بنده جوانمردی هستم که سوره هل

در شان او نازل شد تا چند عقیدت خویش پنهان کنم و عقیدت خویش پنهان

کنم تا چند هم او گوید که امام شافعی گوید

لو ان المصطفى ابداه له لخر الناس طرا سجدا له

کفو فی فضل مولانا علی وقوع الشک فی ان الله

یعنی اگر حضرت مرتضی حقیقت حال و باطن امر خویش ظاهر بنا زد سر در ترا

کافر سنا زد که هر شبهه خدایه نزد او بصدقه افتند از فضل و منقبتی همین

بسر که در باره او شک نموده اند که آیا خدا است یا از خلق در باره کتابها

# ساجی

بجای بیت نامه این شعر ثبت افزاده که

وما شاعرا شافعی لیس بدید  
علی ربه ام و ربه الله

امام فخرالدین زاری که از مشاهیر اشاعر است در تفسیر کبیر میگوید و این شعر را  
که از قول فرقه مالکیه است در فصول الهیه که شافعی گفته است

یا را کباف بالمخص من منی  
واهنفبا کن خیفنا و الناهف

سحر اذا افاض العجج الی منی  
فبضا کل نظم الفرائض الفاض

ان کان رفضا حب ال محمد  
فلیشهدا الثقلان عقی رافض

یعنی ای سواری که غریبیت عتیق داری چون بدان از سر شریفه در پی در موضع  
موسوم بخصب اند زمین منی یا پیشبکا هیچک حاج مثل فرات مواج بجانب منی در  
ریش آیدیا نکل بلند کبسامع نشسته و اسپاده آن گروه ابنوه برسان و بگو که  
شافعی گفت اگر دوستی ال محمد رفض است تمام حق را نرکوا اها باشند که من رافضیم  
از محمد بن اوس قد زندی منقول است که گفته چون امام شافعی مطلبی بجهت اهل بیت  
نبی سلام الله علیهم علی الجهاد اقرار کرد و در حق او گفتند آنچه که گفتند وی  
این اشعار در مقابل طعنها و طنزهای معاصرین میسرود که

اذا نحن فضلنا علینا فانتنا  
روافضی بالفضل عند الجهد

و فضل الی بکر اذا ما ذکرناه  
و مینبضت عند کرمی للفضل

فلا ذک زار فض و نصب  
کلاهما بجهت باحق او عند المل

یعنی اگر علی را فضل دهد در نزد جاهلان رافضی مقدر و دشوم و چون فضیلت  
ابو بکر گوئیم فاصوب محسوب کردیم من هیچ بر فرض و نصب معتقد خواهیم بود تا بپیرم  
در رؤیای الجنات است که از شافعی نقل شد که یکی از وی پرسید که در حق علی  
علیه السلام چه گویی گفت چه خواهیم گفت در حق کسی که منافع و فضائل و خصایص و مناقب  
او زاد و سببش از جنت تقییر پوشانند ندود دشمنانش از روی کینه و مینه  
مخامد و مذاج ما بین خافقین را پوساخته است همانا سیدنا جالد بن عامر ای این  
منو از شافعی گرفته که گفته است

لقد کنت نارا و آل محمد  
مجوم خونا و اعدائهم بفضا

# شافعی

۸۳

فا بر من بین الفريقین بینه بها ملأ الله السموات والأرض

هم مبرمبامریشافعی منبوسیدارد که گفته

انذا فری مجلس ذکر و اعلیاً و شبلیه و فاطمه الزکینه

یقال تجوز یا قوم هذا فهذا من حدیث الرافضیه

هربت الی المهر من اناس یرون الرضیة الفاطمیة

علی ال رسول صلوة ربی ولعنته بئسک الجاهلیة

یعنی چون در محفل نام علی و فاطمه و دو شریک ایشان را بخیر مذکور سازند ارباب

تعصب گویند از این مجلس رد کنند بلکه اینها از حدیث رافضی است بخدا پناه ببر

از مردی که دوستانی سلسله بنی فاطمه را رخص میدادند لواش پروردگار بر

اهل بیت رسالت باد و لعنت کرد کار بر این مردم جاهلیت حمد الله مستوفی که

از صورت حق اهل سنت و جماعت رد کردند میگوید شافعی زاد و وقت امامت

بسی جاهل بیت بر فض نسبت کردند بواسطه بنی چند که این شعر از آنهاست

انا الشیخ دینی و اهلی بیکم داری عنقلیة

یعنی ما این شیخ است و نواد از قریش و خانه یسقلان از روی و قافیه این بیت

چنین مینماید که جزء قطعه است که اخیراً از مبرمبامر منقول افتاد و این آیه صحیح

انساب اشعرهاست با امام شافعی و محدث بنیابوری ذکر توجیه شافعی از

رجال خود اشعار می بگردم مدح اهل بیت و جزء آن از او نقل میکنند از آنجل

ایند و بیناست که در صفت دنیا گفته و آنها را با مبرالمؤمنین علیه السلام نیز منسوب میدارند

وماهی الأجنفة متجولة علیها کلاب همهم اجذابها

و دیگر در آرزوی بخشش گفته

یا لهف قلبی من مال اعود به علی المقلین من اهل المروان

فان قولى لمن قد جاء بئالذ ما لیس عندی من احد المصیبات

و دیگر در موالا حضرت و لا یتأب مبرالمؤمنین علی صلوات الله علیه و علی

اولاده الطاهیرین گفته

لا تقبل التوبة من تأب الاجتبان بنی طالب

# شافعی

۱۴

حب علی لازم واجب      فی عنق الشاهد والنما

لوشوق قلبی لثری وسطه      بظریف قد خطا بلا کاتب

العذل والتوحید من جآ      وحب اهل البیت من جآ

متشیع بصیر میداند که این چهار ریدنا از جنس شعر ابن ابی الحدید است که او فضلا  
مغزله بغداد بود و ذکرنا به بنظر رسید که آنها را بصاحب بر عتباد اسناد

زاده بود والله اعلم

و دیگر

قبل ترفضت قلت کلا      لا الرفضه بنی ولا اعتمده

لکن تولیت غیر شک      خیر امام و خیر هادی

انکان حیا لوصی رضا      فانتی ارفض العباد

و دیگر

الی م الام وحق منی      اعانیت بحب فی الکفی

وهل زوجت فاطم غیره      و فی غیره هلاک کل الخ

و دیگر

اذا جاش طوفان الضلال <sup>فوجه</sup>      علی و اخلاص الولاء لک

امام اذا الی غیر فالمرء فضله      علی الناس لم یفعله یرو

و دیگر

اول النهی عن <sup>خدا</sup> وصف      والعارفون بمعوناته ما هو

ان ادع بشرا فاعقل عینیه      واتق الله فی قولى هو الله

هم محدث نبایوری میگوید و حکم بیع بر سبلمانا تم قبل للشافعی ان التشر  
لا یضیرون علی سماع منبیهة او فضیلة لاهل البیت و اذا را و واحدا منا یفل

فضیلة قالوا انه رافضی و عوانیه <sup>قاله الشافعی</sup>

اذا فی مجلس ذکر و اعلمتا      وسطیه و فاطمة الزکریة

فاجری بعضهم کری سواهم      فایقن انه لتلقیته

و اما ما را شاخصا من امام شافعی بود تا اولی القدری و محبتنا اهل البیت

صلوات

# شافعی

۱۵

صلوات الله علیهم روایتی است که علامه ترمذی و بیاضی و رضوان الله علیه از کتاب ثقات  
المناقب نقل نموده حاصل مراد آنکه محمد بن عمرو اقدی گفت هر وقت که در روز شنبه  
ساله در روز عرفه مجلسی خاص اهل علم منعقد میساختند پس نویی برای حضور  
علماء قعود نمود و نخستین کسی که وارد شد شافعی بود و شبدا و زام برای آنکه  
از طرف امتهات نژاد بهاشم میرسانید زکنا و خویش نشانید نگاه محمد بن  
و ابویوسف و آمدند و در پیش روی خلیفه نشستند و مجلس از دانشوران در آن  
پیشد و در میان ایشان هفتاد کس از علماء حضور داشت که هر یک شایسته  
امامت خطه بودند و اقدی گفت من در آخر همه مردم داخل شدم همینکه چشم پرشید  
بمراقبت گفت چرا در پر آمدی گفت شغلی از مناد در خدمت عا نوشتد و گرنه  
دوست میداشتم که ادراک حضور امیرالمؤمنین را بر همه کس از سبقت جستند  
پس مرا نزد یک خوانند و در پیش روی خود بنشانید نگاه او باید دانش سخن  
آغاز کردند و یا با فادش از هر فتنه باز نمودند و گفتگوها رفت و مطلبها گفت  
آمدنا آنکه خلیفه شافعی روی کرد و گفت یا بر عجم از فضایل علی ترا بطلان  
تا چند حدیث روایت میکنی گفت افزون از چهار صد حدیث گفت بگو و ناک  
مذا و گفت از پانصد حدیث میکند پس یا محمد بن حسن گفت بگو فی توحید  
خبر از فضایل علی میدانی گفت بیش از هزار حدیث پس یا ابویوسف گفت که  
ترویانش هر فضیلتی از خبر و ولا تشخش گفت یا امیرالمؤمنین اگر بهم نبود ی روای  
مادر فضایل وی از اندازه شمار بگذشتی گفت از چه بهم داری گفت از تو  
و عمال و حواری تو گفت تو در امانه بگو که چند فضیلت در حق علی روایت  
داری گفت پانزده هزار حدیث منند و پانزده هزار مرسل و اقدی گوید  
انگاه بمن روی کرد و گفت توحید میکنی گفت همانکه قاضی ابویوسف گفت  
ولی من خود فضیلتی از علی ترا بطلان میدانم که با بن دو چشم دیده ام و با بن  
دو گوش شنیده ام و از هر منقبی که شماها روایت میکنید بردگتر است و من  
از در توبه بسوی خدا باز میآیم از آنچه بدیش من بر ال ابوطالب رفت ماهه  
گفتم خدای تعالی امیرالمؤمنین را توفیق صلاح دهد و کاش انفضیلت را بر ما

# شافعی

۱۶

مار و این فرما بد گفت بلی من عامل خود یوسف بن حجاج را برد مشق بگاشتم  
و با و سپردم که با رعایا عدل کند و در قصا یا انصاف و کرد او نیز گفته  
من بکار می بیند از قانون داد و درستی قنط بجهت و قوی گفتند که خطیب  
جامع دمشق هر روزه علی علیه السلام را دشنام میدهد وی خطیب را بجواب  
و از آن خبر باز پرسید خطیب افران نمود از <sup>حجاج</sup> بن حجاج پرسید که سب علی ناسب چیست  
گفت آنکه علی پدر این مرا کشته و در تبت آنرا با سپری گرفتار شد من از این  
روی او را دشمن میدانم و از شتم و سیدی با زنیما بستم پس یوسف بن حجاج  
او را مقید و مغلول و محبوس ساختند ماجرایی بن نوشتن من نوشتم که او را همچنان  
ببند و کند روانه حضرت خلافت نماید چون حاضر آوردند من با او در شهری  
آغاز کردم و بانگ بروی زدم که انت الشاتم علی بن ابی طالب گفت آری کفتم  
و یلک علی هر چه کرد از قتل و سبی حکم خدا و رسول بود گفت من از عقیده خود  
باز نخواهم گشتم سب طاعت و عقابین خواستم و بفرمودم تا او را در حضور  
بشکجه کشیدند و یکصد نازیانه بر پشتش بنواختند و او همی صبر میکرد و فریاد  
میکشید و تا قیامت بر خود بول کرد پس کفتم او را از عقابین دور کردند و  
داخل این حجره که در ایوانت نمودند و درها بستند چون شب درآمد من در  
همین موضع که هستم نشسته بودم تا نماز خفتن را نیز در اینجا گذاردم آنگاه در  
این اندیشه شدم که آیا این خطیب را چگونه هلاک نمایم گاه خیال عذاب کرد  
میکردم و گاه مسهوم ساختن و گاه غرق نمودن که در این فکر مرا خوابید که  
ربود ناگاه دیدم در آسمان گشوده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود  
آمد و آن بزرگوار پنج حله در برداشت و از دنبال وی علی بن ابیطالب <sup>علیه السلام</sup>  
نزل فرمود و بروی سه حله بود آنگاه حسن با سه حله و حسین با دو حله و پسر  
از ایشان جبرئیل <sup>علیه السلام</sup> با یک حله بصورتی خوش و جای پر از آب زلال در کف و رو  
نمود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفت که جام ایبا من ده جبرئیل جام بدست  
رسول الله صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت بصوت بلند صلا داد و ذکر <sup>یا</sup>  
محمد و آله و در احوال افزون از پنج هزار کس در سرای من بودند از میان ایشان

# شافعی

۱۶

چهل نفر که هر را پیشناخن رسول خدا را جواب دادند و آن بزرگوار اینها  
سپه را بنام آن گاه فرمود دمشق کجا است در وقت در حیره که خطیب آنجا بود  
گشوده گشت و او را بحضور پرنور رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند همینکه  
چشم علی بن خطیب افتاد او را بگرفت و گفت یا رسول الله این مرد بر من است میکند  
و مرا بی سبب دشنام میدهد پیغمبر فرمود یا ابا الحسن دستها را بردار پیغمبر  
خود بندگش خطیب را بگرفت و گفت تو علی بن ابی طالبی که دشنام میدهی گفت  
آری گفت یا ابا الحسن او را بگردان و خود از وی که بگریزد و حال خطیب را  
دیدم که بصورت سگی است پس او را بگویی که داشت باز گردانیدند و پیغمبر  
با دیگران با آسمان صعود فرمود من وحشت زده از خواب بجنبتم و بر غلام بانگ  
زدم که خطیب دمشق را حاضر کن ناگاه دیدم که او را بصورت کلی کسان کشا  
بیاوردند پس بروی عتاب آوردم که همان ایلعین عقوبت پروردگار را چو  
دیدی و او بیان مردم عذر خواه بگریه اشارت میکرد و لا بهر مینمود گفتم  
او را بجای خویش باز گردانیدند و اینک در همین حجره است او ای گوید پس بشید  
بفرمود نا او را حاضر مجلس ساختند و موکل خلیفه بگوش وی چسبیده بودند  
گوش آن ملعون مثل گوش انسان و خورد در صورت کلی است او همی لا بهر میگری  
و اینها متحرک میساخت مثل آنکه اعتذار بگوید و زاه اما بیست بگوید امام شافعی  
روی با خلیفه کرد و گفت این ملعون منخ شده است من این بنیتم که بخط الهی برو  
نازل شود پس بشید بفرمود نا او را بجای خویش بردند و زمانه نکند که  
ناگاه صبح هولناکی شنیدیم همینکه نظر کردیم دیدیم که صاعقه بر پشت آن حجره  
فرود آمد و از خبث را با خانه بسوخت و آفتی گوید پس من باها رو  
گفتم که این معجزه بود که برای عطف و نصیحت تو رخ نمود زیرا که سپس با ذره  
این بزرگوار در نیندازی گفت من از آنچه گذشت در حق ایشان خدا بازگشته  
و توبه استوار نموده ام و در کتاب فهرست ابن التیم مسطور است که شافعی  
در قشع بی شد بپود کونید روزی یکی از وی مسئله استفتاء کرد و او  
جوابی داد مسائل گفت همانا در این قول با علی بن ابیطالب مخالف نمودی گفتی



# شافعی

۸۸

تا پیش کن که آنحضرت را حکم در این موضوع غیر این بوده است تا من کونه روی  
 خویش برخاک گذارم و بگویم که خطا کردم و از این ذای محکم ان بزرگوار باز کردم  
 و دیدم که بنده در مجلسی که یکی از طالبین حضور داشت وارد شد و گفت مراد را بنظر  
 مجال سخن کردن نیست که این بزرگواران بکلام و روایست از هر کس سزاوارترند  
 و هم شافعی را مرآت بسیار است درباره حضرت امام معبد شهید ابو عبیدالله التیط  
 ارواحنا له الفداء جمله از آنها است بدجلیل احمد بن محمد بن احمد مدعی حسنی و در  
 کتاب موسوم بالشرک المذاب چه بیان ترتیب الاطابند کرده و علاوه بر مجلسی در  
 مجلد عاشقها را انوار و از اشعار از وی نقل فرموده است

ناوه قلبی و الفواد کثیب	و ارق نومی فالسها و عجب
فن مبلغ عوق الحسین رساله	وان کوهنها انصر و قلوب
ذبیح بلا جرم کانت تمیضه	صبیح بیاد الارجوان خضید
فلست فاعوال و للروح رفته	و الخیل من بعد الصهل عجب
نزولت الدنيا لآل محمد	و کادت لهم صم الجبال قدوة
و غارت نجوم و اشعر کواکب	و هتک اسرار و شوق جیوب
یصلی علی المبعوث من الهاشم	و بغری بنوه ان ذال عجب
لئن کان ذنبی جبال محمد	فذلک ذنبک عنده توب
هم شفعا فی یوم خشری و فنی	اذا ما بدت لنا ظنن خطو

تبعی دل آه می کشد و خاطر اند و هکبر است و خوابها بیداری می کشد  
 و راحت شکفتن آیا کبک که حسین بن علی را از من پیغام برساند که چه پیغام  
 فرستادن من بر طبع مردمی ناگوار باشد همان مذبح بیگناه که گویا پراهن  
 مبارک او را با زغوان رنگ کرده اند برای وی شمشیرها و نیزه ها و سزا کب  
 مردم کوفه بگریه و فغانه برخواستند در مصیبت و درمان رسالت تمام گیتی در  
 لوزه آمد چندانکه نزدیک شد که کوههای سخت جمله اب و منداب کردند سنان  
 خسته شدند و اخرا از بلرزیدند و مسلمانان پرده ها چاک زدند و جامه ها بدیدند  
 شکفتن این شک بر پیغمبر صلوات بر سرشند و بر اولاد وی شمشیر شکفتند اگر

# شافعی

۱۹.

دوستاری رسول کناه است من از اینکناه باز نخواهم گشت که ایشان بر وفور  
شعبان مندد و هنگامه که برای مردم کارهای بزرگ و نماید  
در کتاب فہرستنا لپیافوا الفرج محل بر ایچ بقوی استحق و مذاق مشہور باین کتاب  
مستورا است کہ بخط ابوالفاسم حجازی در کتاب <sup>الخطاب</sup> لداخلہ قرائت کردم کہ نوشتہ  
بود مردی از بنی ایطب و ناحیہ مغربہ ظهور کرد خلیفہ وقت مروا الرشید <sup>مور</sup>  
ثا و زانبردوی حمل دهند چون بناوردند شافعی نیز با او بود خلیفہ نخست بر طبع  
براشفت و هر کونہ خستونست و مکروه بزبان آورد کہ تا آنکہ امر بچین او نمود آنکاه  
باشافعی عنایہ کرد کہ ما حملک علی الخروج معہ یعنی تو را چہ بر آن واداشت کہ  
یا اخرج کریدی گفت انا رجل املقت و خرجت اخرجت فی البلاد طلبا للفضل <sup>ضغینہ</sup>  
لذلک یعنی من مردی درویش بودم و از پی تحصیل امر معاش در شہر ہامی گشتم از این  
جہت ہمراہی او اختیار کردم پس فضل بن ربیع از خلیفہ استدعا نمود کہ او را بوی  
ببخشد بشہادت قبضہ او در گذشت و او مدتی در مدینہ السلام مقیم بود محمد بن  
شجاع بلخی گفتہ است کہ شافعی در آنوقت بر ذی مغنیان سوار در آن کوشی <sup>میشد</sup>  
رداے محقق بدوش میافکند و موی مجعد میکرد بر این ہیئت بر ماعبور میداد تا  
آنکہ ساپی ملازم محمد بن حسن شیبانی شد و کتابهای او را بر نوشت ربیع بن  
سپہان گفتہ است کہ شافعی گفتی من باریک شتر ترا از محمد بن حسن کتاب نکاشتم  
صاحب آثار البلاد آوردن شافعی را بحضور رشید بر نمود بگراوردہ میگوید  
عاملین بہار و زونوشنکہ ہہنا شا باقر شیبانی میدالی العلویہ و بنعصب یعنی  
در این خطہ جوانان از قریش ہنکہ ہواے طایبتین دارد و برای ال علی بنعصب  
میورند رشید در جواب نوشتہ کہ او را بہانے نزد من روانہ کن  
فضل بن ربیع حکایت کردہ است کہ چون شافعی را ازین آوردند رشید در نہایت  
خشم او را احضار کرد چون وارد بارگاہ شد ہن بدیدم چیزی از ہنہ میخواند <sup>ہنکہ</sup>  
چشم خلیفہ با وی افتاد آثار احرام و تعظیم بظہور آوردہ ہزار مردم در حق  
او مبدؤبہ اش چون پرونا آمد گفتیم یا ابا عبد اللہ چہ میخواندی کہ خائفان را آمد  
وامنا بر آمدی گفت کلانے بود کہ برای من مالک بن اسد از نافع از عبد اللہ بن عمر

# شافعی

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن بزرگوار یوم الاحزاب  
 آنرا تلاوت فرمود گفت چه شود آن دعا را تعلیم من کنی گفت بگو اللهم انی  
 اعوذ بنور قدسک وعظمتک و بركة جلالک من کُلِّ افةٍ و عاهةٍ  
 و طارق الجحیم و الالسن الاطارق بطرق بجز اللهم انت عیادی فیک اعوذ  
 وانت ملاذی فیک الودی یا من ذلک له رقاب الجبابرة و خصعت له مقالید  
 الفراعنة اعوذ بجلال وجهک و کرم جلالک من خزینک و کشف سترک و تسبیح  
 ذکرتک و الاضراب عن شکرک الهی انا فی کفک فی لیلی و نهاری و نومی و قیامی  
 و ظغنی و اسفاری ذکرتک شعاری و ثناؤک دثار می لا اله الا انت تزی بها  
 لاسمائک و تکریم السجائب و جهک الکریم اجرنا یا ربنا من خزینک و من شر عبادک  
 و اضرب علینا سزاد قات فضلک و قنا سببنا عذابک و اعنا بجز منک و اخلنا  
 فی حفظ عناینک یا ارحم الراحمین محمد بن زکریا میگوید بجز بر سبب که  
 هر خائفی این کلمات بخواند خدا او را ایمن خواهد فرمود ابن خلیکان میگوید  
 و از دعای شافعی که میان علماء باجابت مشهور و مجرب است این کلمه بسیار است  
 که اللهم یا لطیف استدلک اللطف فبها جرت به المقادیر صاحب دوضات این  
 دو بیت را در مناجات بوی نسبت داده که

یا رب اعنا الوضو عفتنا من فضلک الوافی و انت الوافی  
 و التویری فی العناد الغنی فامن علی الفانی بقولنا

در مرثیة الجنان مسطور است که چون هر روز خلیفه شافعی را احضار کرد پس از  
 چندین قصه یا او گفت بهره تو از فن تفهیم و علم کتاب الله تا چه حد است گفت  
 یا ایها المؤمنین و جوه علم قرآن بسیار است آیا از کدام شیخ آن میپرسی  
 از حکم و منشأ به و یا از تقدیم و تاخیر و یا از ناسخ و منسوخ و یا از آنچه  
 حکمش ثابت است و تلاوتش مرفوع است و یا از اموری که بلسان غیب ضرب  
 المثل آمده اند و یا از آیات اعتبار و یا از قصص و اخبار و یا از مکاتیب و مدنیات  
 و یا از نازلات فی اللیل و فی النهار و یا از واردات فی السفر و فی الحضر و  
 یا از جهات اعزاب و بناء و یا از جوه تلاوت و اخلافت قراء و یا از غریب لغات

و تا از آنچه از شیخ شافعی روایت شد

# شافعی

۹۱

و معانی کلمات و یا از نظم و تنسیب و آیات زاوی میگوید پس هندی شافعی  
از ابواب علم کتاب و شعبات و تفصیل بیشتر در کتابها و در نوع هر روز گفت  
ای مطلبی در علم قرآن دعوی بزرگ نمودی همانا امتحان مردم مثل آنراستند  
بزرگای نگاه وی را از علم حدیث پرسید گفت من در فن سنان مریدان پنجابیه  
از خطبه و واردات بر سبیل عموم را از خصوص و آنچه در جواب سائلی صد  
یافت از آنکه برای از حاکم علوم در صدر مبارک بظهور رسید و آنچه از  
فعل آن بزرگوار که در قضایای خاصه بدانها احتجاج کند و آنچه از خصایص  
ذاتهای یونین و پیشه را تمیز داده و ضبط نموده ام هر روز تحسین کرد و آنرا  
گفت و او را از علم ادب و شریف عرب پرسید گفت یا ابراهیم من این فن  
شریف فطری ما است و سرشناس گوهر ما بزرگ لاف صاحب و بلاغت شده گفت در علم  
قریب و صناعت عرض چگونه گفت آنچه آنرا که اگر شری شوم میدانم که حقا  
آن در طبقات ثلث از کدامین است از جاهلیت است و یا از حضریت و یا از  
مولدین و میزان و دانسته میشناسم که از بصر مدید است یا طویل یا کامل یا پست  
یا مجتک یا مندرج یا منقاد یا خفیه یا جری یا هرج پس پرسید او را از معنی  
صیدله و علم عفا قریب یا پرسید گفت از این صناعت نیز آنچه اسناد آن بزرگ  
و پیشکان سترک گفته اند میدانم آنگاه اشاعی است بدان علم یکایک بر شمرد  
و هکذا تا چند فن دیگر آنگاه و شیدان روی شکفتگی و شادمانه گفت که

۲ اهل مشك

الغرض هر روز از رشید بر ذایت صاحب آثار و البلاد شافعی را مقرب ساخت و  
مکرم داشت که غور علم و غزارت فضل او بذات و قاضی ابو یوسف  
محمد بن الحسن بشاکردان مشهور ابو حنیفه روی بشکوهی بودند و بر آن شد  
که کار او بشکند و در خدمت خلیفه خفیفش سا از ندان پس بیست مسئله از مشکلا  
فرعیه و معضلات فقهیه بعبودت خویش پیدا کرده در صفحه مندرج ساختند  
و بر دست جوابی از شاگردان خود نیز د شافعی فرستادند تا او را بصورت جواب  
ان سؤالات از پیوسته باشند چون آنچه آن صفتها مثل بد شافعی فادری مؤ

# شافعی

۹۲

من جملک علی هذا یعنی تورا که این نامه ستوالا ک داده و از پی جواب فرستاد  
گفت من از اد حکمها یعنی کبک جوابها را خواسته فرمود متعنتا و متعلم  
یعنی حکم این سوالها از در محبت خواسته تا حاجت آتجوان ساکت شد شافی  
گفت هذا من تعنتا بی بوسف و محمد یعنی این از آن دو حرف است خواسته اند  
باغز است پس آن نامه را یکبار ملاحظه کرد و بداند بخوان باز کرد اینگاه  
این خبر را خلیفه در میان آورد خلیفه ابو یوسف و محمد بن حسن را حاضر ساخت  
داستان سوال را ایشان سوال نمود ایشان اقرار کردند پس از پی شافی  
فرستاد و قوی که حاضر کرد پدیدگشت اما امر المؤمنین قل لها پسندانی یعنی بفرما  
تا ایشان آن مسائل را یکبار بچکان بزبان آورند تا پاسخ بشوند ابو یوسف و محمد  
از استظهار جمیع آنها اظهار عجز کردند شافی گفت تا اکتفا ما یعنی من خود  
کفایت ستوالا نیز از ایشان میکنم آنگاه در ذکر صورت هر یک از آن مسائل  
بیشگانه و جواب آن بدین ترتیب آغاز نمود

## مسئله اول

گفت سئلانی عن رجل یقول عبد فقال هو حر ان طعمت طعاما  
حقا جدا کفما لخالص عن ذلك

## الجواب

یصبه لبعض اولاده و یطعم حق لا یعق یعنی پر سید اند که غلام  
بگریخت و خواهر بسو کند بر خویش واجب کرد که اگر او را پیدان کرده طعام  
بخورد آزاد باشد و حالیا نه غلام یافته و نه از طعام کوز پر دارد چکند  
که هم طعام بخورد و هم غلام آزاد نشود و بخلعت علقا الزام نکورد جواب  
آنکه غلام کویخته را خواهد یکی از فرزندان همه نماید آنگاه طعام بخورد تا  
بطعام خود عدوی آزاد نکردد

## مسئله دوم

گفت سئلانی عن رجلین کانا فوق سطح فوقع احدهما من السطح ومان  
فخرمت علی الاخر امرانه

الجواب

# شافعی

۹۳۰

## الجواب

ان امرأة الحی كانت ثامة للیت وکان الزوج بعض قدش فصار لنا لاه  
 ملكا للزوج بحق الارث فخرت عليه  
 یعنی پرسیده اند که دو کس فرزند یکدیگر را قتل کردند و بر روی  
 زوجه اش حرام کرد بدقت و این چگونه است جواب اینکه زوجه کنیز  
 مکر مرده بود و شویش از وراثت او سنجید و چون خواهر و گذشت حقوق و  
 در ضمن سایر ترک بر وی تعلق گرفت و میان هر مشترک شد لاجرم و  
 وی بر ذریع حرام گردید

## مسئله

كفت سئلانی عن رجلین خطباً امرأته فی حالة واحدة وانها لم تحل لاحد  
 وحلت للاخر

## الجواب

لا حد للرجلین اربع وهي خامسة فلا تحل له والاخر ما كان كذلك فحاله  
 یعنی پرسیده اند که دو مرد یک زن را خواستگاری کردند و آن زن در  
 زمان واحد بر یکی حلال بود و بر دیگری حرام  
 جواب اینکه یکی از آنها مرد چهارم عقوده دارد برخلاف دیگری که چنانچه  
 نیست بر او حرام است که زن پنجم خواهد بود

## مسئله

كفت سئلانی عن رجل ذبح شاة فی منزله وخرج لحاجة ورجع وقال لاهله  
 كلوا فانها حرمت علی فقال له اهله ونحن ايضا قد حرمت علينا

## الجواب

كان للرجل مجوسها او وثنیها فذبح شاة وخرج لحاجة واسلم واهله یسنة  
 اسلوا فقال لاهله كلوا فانما اسلمت لا تحل له ذبحة المجوس فقال له اهله  
 نحن ايضا قد اسلمنا وحرم علينا ايضا  
 یعنی پرسیده اند که مردی کوفسندی بکشت و برای کاری از خانه بیرون

# شافعی

۹۴

رفت چون باز گردید با کسان خویش گفت گوشت کوفته را شما بخورید  
که بر من حرام است ایشان گفتند بر ما نیز حرام است

جواب آنکه آن مرد زندقه شی و یا مانوی مذهب بود پس از کشتن گوشتند  
بپزدن رفت چون بر حسب اتفاق مسلمان شد کفایت او نیز در غیاب او  
اسلام آوردند چون ذبحه بجوس مثلا بر مسلم حرام است براهل خویش گفت  
شما بخورید و چون ایشان نیز مسلمانی گرفتند گوشت کوفته بر ما نیز حرام  
است

## مسئله پنجم

گفت سنلانی عن امرأته تزوجتني في شهر واحد ثلثه از واج كل ذلك  
حلال غير حرام

## الجواب

ان هذه المرثه طلقها زوجها وهي حامل فوضعت انقضت عدتها بالتوضع  
فزوجت ثم ان هذا الزوج خالها قبل الدخول فلا عدة عليها نزوج بها  
اخر وهكذا ان اردت رابعا وخامسا وسادسا

یعنی پرسیدند که زنی در یک ماه سه شوی کرده هر بجلالی جواب آنکه این  
زن با او داشته که شویش را کرده پس که بد شد با ربه نداد و چون انقضای  
حامل بوضع حمل است پس عده در وقت بگذشت و شوی اختیار کرد و این شو  
تانی قبل از دخول و نیز بر سبیل خلع مطلقه ساخت چون مخدسه غیر مدخول  
بها بلا عده است و وقت شوی دیگر اختیار نمود و بر همین سبب می تواند  
یک ماه چند تزویج دیگر در حق یک زن فرض نمود همگی حلال و مشروع

## مسئله ششم

گفت سنلانی عن رجل حرثت عليه امرأته سنة من غير ختا و طلاق و اعطت

## الجواب

هذا الرجل وامرأته كانا محررين فلم يدركا التحج فلم نزل امرأته صحر عليه  
الى العام القابل فاذا افرغت من التحج في العام المقبل حلت لزوجها  
بعضی پرسیده اند که زنی بر شویش خویش نامیک سال حرام بود بی آنکه خلعی یا

# شافعی

۹۵

ایقاع طلاق در میان باشد جواب آنکه این زن ناشوی خویش برای حج  
احرام نکند و انجام عمل بوجبی نتوانشند باید تا سال دیگر همچنان احکام  
احرام بر خود جاری سازند و همچنین سال آینده از اداء مناسک و قضاء  
عمل فراغت یافتند محل کردیدند حکم حرمت برداشته خواهد گشت

## مسئله هفتم

گفت سئالی عن امرایتن لقینا غلامین فقلنا ما حرجنا باینها و اینها  
زوجینا و هم از و جانان

## الجواب

ان قلت ایتن اینها و کل واحد منهما من زوجة یا بن صاجته فان الغلامان  
اینها و اینها زوجینا و هم از و جانان یعنی پرسیده اند که دو زن با هم  
دو پسر زاید پدید و گفتند سر جای بد و جوانی که پسران ما و پسران شوهران ما  
و خود شوهران هستند جواب آنکه این دو زن زاده و پسر بوده و هر  
از ایشان پسر دیگری را بشوهر می آختن نمودند پس در این فرض این سخن  
با حال ایشان مطابق خواهد افتاد

## مسئله هشتم

گفت سئالی عن رجلین شرعا الخمر فوجبا الحد علی احدهما دون الاخر

## الجواب

کانا احدهما غیر موصوف باوصاف وجوب الحد کالعقل والبلوغ یعنی  
پرسیده اند که دو کس شراب خوردند بر یکی حد لازم آمد بدو و آن دیگری  
جواب آنکه یکی از آنها بشرایط وجوب حد از قبیل عقل و بلوغ انصاف  
نداشته مثل آنکه مجنون و یا نابالغ بوده است و البته بحکم شرع چنین شار  
الخمر حکم حد متوجه نیست

## مسئله نهم

گفت سئالی عن من سجدوا للبراءة وهم مطعون فی هذه التجارة

## الجواب

هذه



# شافعی

۹۶

هذه سجدة الملائكة لآدم عليه السلام يعني برسپندندا زملائنا آنکه  
برای غیر ایزد تعالی سجده کردند و هر دو در این باب مطیع بودند نه طامعی جواب  
آنکه این معبود فرشتگان بود بحضرت ابوالبشرا کراپشان سجده  
نمیکردند مثل ابلهس کناه کار بودند.

## مسئله نهم

كف سئلاني عن رجل شرب من كوز بعض الماء وحرم الباقى عليه  
الجواب

اندر عطف فوق فی باقیه شیئی من الدم فحرم علیه یعنی برسپیده انداز  
مردی که شربتی آب از کوزه بنوشید آنگاه باقی بر او حرام گردید جواب  
آنکه این مرد در میان آب خوردن رعاف کرد و خون داخل آب شد و بالبداهه  
آب مستحسب را نوشیدن روا نیست

## مسئله دهم

كف سئلاني عن امرأة ادعت البكاره و زوجها يدعى ناصبا  
فكيف التبطل الى تحقيق هذا الامر  
الجواب

تومرا لقبيله بان تحملها بيضه فان غابثا البيضة كذب المرأة وان لم  
تعبصت يعني برسپیده اندک زنی دعوی دوشینگی میکند و شوهر  
دعوی آنکه من بکارتش پرده ام تحقیق این امر از چه راه باید کرد جواب آنکه  
قابله را باید فرمود تا خایه ماکیانه را در اندام او فرو کند اگر غایب شد  
حق با شوی است و اگر نه با زن است

## مسئله یازدهم

كف سئلاني عن رجل سلم الى زوجته كبا وقال لها انشطالوان  
فحبتاه او ففبتاه او فحقتاه او فحقتاه واثطالوان لم تضر عينه  
الجواب

يكون بين الكيس سكر او ملح او ماشا بهما فوضع في الماء الحار ليدوب